

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احیای مکتب حسینی به قدر استعداد

ایام عاشورای سیدالشهداء ارواح العالمین لتراب مشهده الفداء است. این ایام و حادثه‌ی عاشورا در عین حال که مصیبتی بزرگ برای عالم تشیع است، یک مکتب فوق‌العاده عظیم برای انسان‌سازی و مکتب آموزنده‌ای برای عالم بشریت و عالم انسانیت است؛ مکتبی که درس توحید، ایمان، یقین، زهد، از خودگذشتگی و فداکاری در راه احیای حق را به پیروان خود می‌آموزد. بر عموم ما هم لازم است درباره‌ی این گونه مطالب بیشتر فکر کنیم و در عین حال که عزادار و داغداریم و ذکر مصائب می‌کنیم و اشک می‌ریزیم مکتب امام حسین علیه السلام را هم بهتر بشناسیم و به قدر استعداد خود در مقام احیای آن بر آییم.

انواع مردم در یک جامعه

از نظر بزرگان اهل تحقیق در مسائل اجتماعی، در هر جامعه‌ای و در هر امتی مردم سه گروهند. گروهی مقهور شهواتند و در حدّ جنون، مجذوب تمایلات نفسانی خود هستند، به گونه‌ای که برای رسیدن به آن هواهای نفسانی از هیچ جنایتی خودداری نکرده و بر هیچ حقی ابقاء نمی‌کنند. به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام:

مَنْهُمَا بِاللَّذَّةِ سَلِسَ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ، أَوْ مُعْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالْإِدِّخَارِ... أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَّهًا بِهِمَا الْإِنْعَامُ السَّائِمَةُ؛^۱

گروهی تشنه‌ی لذاتند و اینها زمامشان به دست شهوت داده شده، در قبال شهوات حیوانی رام و منقاد هستند و تلاش می‌کنند حطام دنیوی را گردآوری کنند... شبیه‌ترین موجودات به اینها، چهارپایان چرنده‌اند.

چنان که دقت می‌فرماید امام علیه السلام در این بیان خود چهارپایان را به این نوع آدم‌ها تشبیه کرده و نفرموده اینها شبیه چهارپایانند؛ یعنی به قدری اینها منحط شده‌اند که باید حیوانات را تشبیه به اینها کرد و گفت:

أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَّهًا بِهِمَا الْإِنْعَامُ السَّائِمَةُ؛
شبیه‌ترین چیز به آنها، چهارپایان چرنده‌اند.

گروه دیگر متوسط هستند و معمولاً اکثریت را هم شامل می‌شوند. اینان جاهلانی‌اند که خیلی سوء نیت ندارند اما مشخص هم نیستند. زندگی‌شان با جهل و نادانی توأم است. درباره‌ی این گروه فرموده‌اند: اینان مردمی نادانند و همچون مگس‌های ضعیف و ناتوانند که پرواز می‌کنند و بر سر و صورت حیوانات می‌نشینند و گوششان به هر صدایی حسّاس است. هنگامی که از جایی صدایی بلند شد به دنبال آن حرکت می‌کنند. نان به نرخ روز می‌خورند و هر چه رایج شد همان را می‌پسندند.

يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ؛

از هر جا که باد بوزد به همان سمت خم می‌شوند و به دنبال صدا می‌روند.

لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ؛

نه خودشان مشعل علم را به دست دارند و نه به دنبال مشعلداران علم می‌روند.

حقّ طلبان سه گروهند

و گروه سوّمی هم وجود دارند که در اقلیت به سر می‌برند، اینان در هر جامعه‌ای خواهان حقّند و باطل را دوست ندارند. دلشان می‌خواهد که همیشه حقّ حاکم باشد و باطل بمیرد. ولی همین افراد هم اگر حالاتشان مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد به سه گروه تقسیم می‌شوند.

الف: بعضی فقط حقّ را طالبند و قلباً آرزو دارند که ای کاش حقّ حاکم می‌شد

و باطل از بین می‌رفت و می‌گویند چه خوب می‌شد که حق حاکمیت پیدا می‌کرد!
ولی در مقام عمل در زندگی شخصی حاضر به اجرای فرمان حق نیستند. در کارهای
شخصی دنبال باطل می‌روند و به دنبال هوای نفسانی خود هستند و آرزوهای آنها فقط
در حدّ ذهن و خیال است.

ب: این دسته، هم قلباً خواهان حق هستند و هم عملاً به حق عمل می‌کنند. زندگی
شخصی خود را با حق منطبق می‌کنند. می‌کوشند در زندگی‌شان باطل راه نیابد و واقعاً حق
جلوه کند، ولی این قدر همت ندارند که در جامعه قیام کنند و در مقابل باطل بایستند.

ج: دسته‌ی سوم کسانی هستند که خیلی در اقلیتند و به ندرت در هر جامعه‌ای
یافت می‌شوند. اینها علاوه بر این که قلباً و عملاً خواهان و اجرا کننده‌ی حق هستند، در
عین حال قیام هم می‌کنند و در مقابل زورگویی و ستمگری می‌ایستند و مقاومت
می‌کنند تا آن حدّ که از فدا کردن جان و مال خود دریغ نمی‌ورزند و همه‌گونه
فداکاری را در راه احیای حق متحمل می‌شوند، و به برکت وجود همین افراد است که
پرچم حق در جامعه در اهتزاز است. به فرموده‌ی قرآن کریم:

... وَ لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدِمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَ

مَسَاجِدُ يُدْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا...؛

اگر نبودند گروه مؤمن حق طلب که در مقابل باطل گرایان بایستند، تا به حال همه‌ی

معبدها، چه معبد یهود و چه معبد نصارا و چه مساجد مسلمین، حتی اسم خدا هم متروک و نابود شده بود. اینانند که در مقابل باطل می ایستند و مدافع حریم حقند.

... وَ لِيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ؛^۱

...و به طور مسلم خدا یاری می کند هر کسی را که او را یاری کند؛ به حقیقت خداوند نیرومند و شکست ناپذیر است.

بعد قرآن می فرماید همین جمعیت محدودند که ما عاقبت، آنان را بر عالم سلطه می دهیم.

الَّذِينَ إِن مَكَّانُهُمْ فِي الْأَرْضِ؛

این گروه وقتی که حکومت زمین را به دست بگیرند،

أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ

الْأُمُورِ؛^۲

نماز را به پا می دارند و زکات می پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ و سرانجام امور از آن خداوند متعال است.

سخن ابن ابی الحدید درباره ی سید الشهداء علیهم السلام

و اما سر سلسله ی این گروه در اقلیت کسی نیست جز وجود اقدس امام سید الشهداء علیه السلام.

۱-سوره ی حج، آیه ی ۴۰.

۲-همان، آیه ی ۴۱.

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه که سنّی معتزلی مذهب است درباره‌ی امام
سیدالشهداء علیه السلام این جمله را گفته است:

سَيِّدُ أَهْلِ الْإِبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ؛

آن بزرگواری که به عالم بشریت مردانگی و حمیت را یاد داد و مرگ زیر سایه‌ی
شمشیر را به مردم آموخت.

سید اهل اباء، یعنی کسانی که مناعت طبع و عزّت نفس دارند و سر در مقابل ظلم
و ستم خم نمی‌کنند، اینان هر که هستند و هر جا که حضور دارند مولا و سرورشان
حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است.

هُوَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي عُرِضَ عَلَيْهِ الْإِمَانُ وَ
أَصْحَابِهِ؛

او ابوعبدالله الحسین فرزند علی بن ابی طالب است. او همان کسی است که وقتی در
محاصره‌ی دشمن قرار گرفت به او و یارانش پیشنهاد امان کردند که اگر تسلیم شوی ما
از کشتن تو دست بر می‌داریم.

فَأَنفَ مِنَ الدُّلِّ؛

ولی تن به ذلت نداد؛

و قَالَ: أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ خَيْرَنَا بَيْنَ اثْنَتَيْنِ؛

و در میان آنها فریاد زد: به هوش باشید! این پدر ناشناخته‌ی پسر پدر ناشناخته،

مرا بین دو چیز مخیر کرده است؛

بَيْنَ السِّلَّةِ وَ الدِّلَّةِ، وَ هَيْهَاتَ مِمَّا الدِّلَّةُ؛

یا شمشیر کشیدن و جنگیدن و یا ذلت بیعت با او را پذیرفتن، اما هیهات از پذیرش ذلت.

بعد جمله‌ای دارد:

اِخْتِيَارًا لَهُ عَلَي الدِّيَّةِ؛^۱

امام حسین علیه السلام مرگ را برگزید ولی نه از روی اضطرار و غافلگیری؛ کسی تصوّر

نکند که او به سوی مرگ نیامد بلکه مرگ به سراغش آمد و ناگهان مورد محاصره قرار

گرفت. نه، او کسی بود که با حساب قبلی، با یک برنامه‌ی تنظیم شده‌ای حرکت کرد و

از مرگ استقبال کرد.

بخشی از وصیت‌نامه‌ی سیدالشهداء علیه السلام قبل از حرکت

اگر کسی قدم به قدم و لحظه به لحظه‌ی تاریخ زندگی امام حسین علیه السلام را حدّ اقلّ

از آن وقتی که از مدینه حرکت کرد تا به کربلا آمد، با دقت مرور کند، می‌بیند و

می‌فهمد که حرف و سخن امام حسین علیه السلام از همان ابتدای حرکتش درباره‌ی شهادت

بوده است. ۲۷ رجب که از مدینه حرکت کرد، هنگام حرکت، قلم و دوات خواست تا

۱- شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۴۹.

برای برادرش "محمد بن حنفیه" وصیت نامه ای بنویسد؛ در این وصیت نامه آمده است:

هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِإِسْمِهِ الْحَنْفِيَّةِ. إِنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؛^۱

این وصیتی است که حسین بن علی می نویسد و به برادرش محمد بن حنفیه می سپارد. من که حسین هستم، شهادت می دهم که خدا را به وحدانیت قبول دارم. [چرا که بعداً مرا خارجی می نامند و تکفیر می کنند و می گویند از دین خدا بیرون رفته ام. ولی مردم عالم بدانند من حسین هستم، موحد و خداشناسم] به رسالت جدّم شهادت می دهم و گواهی می دهم که او بندهی خدا و فرستادهی اوست. معتقدم که هر چه از جانب حقّ تعالی آورده حقّ است. شهادت می دهم بهشت و جهنّم حقّ است و قیامت برپا خواهد شد و شکی در آن نیست و گواهی می دهم که خداوند تمام مردگان را دوباره زنده خواهد کرد.

قصد من امر به معروف و نهی از منکر است

سپس آن حضرت انگیزه‌ی حرکت خود را این گونه بیان می کند: اکنون که من

حرکت می کنم، خدایا شاهد باش و دیگران بدانند که:

إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرَاءً وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا؛

من آدم متکبر و خودخواهی نیستم. من قصد فساد در روی زمین ندارم. من آشوبگر

نیستم و نهضت من با ستم همراه نیست.

إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي؛

می خواهم امت جذم را که رو به فساد رفته، اصلاح کنم.

أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؛

من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.

امام علیه السلام همین جمله را که دارد می نویسد من می خواهم امر به معروف و نهی از

منکر کنم در واقع از شهادت خود خبر می دهد. مسئله، مسئله، مسئله امر به معروف و نهی از

منکر است. کدام منکر؟ امام حسین علیه السلام برای کدام منکر قیام کرد؟ حرکت کردن با این

عظمت که جوانها، کودک شیرخواره و حتی زن و بچه ی خود را با خود بیاورد. مبارزه با

منکری که از عهده ی هیچ کسی جز امام حسین علیه السلام بر نمی آمد که در مقابلش

بایستد. آن منکر نبود مگر خود حکومت. یزید و دستگاه فاسد بنی امیه منکری بودند

که امام علیه السلام می خواست با آنها مقابله کند.

اگر همه ی مسلمانان در مقابل این منکر قیام می کردند ارزش نداشت و نتیجه بخش

نبود. می گفتند که اینان مردمی عادی هستند که از حکومت خسته شده و قیام کرده اند. و اگر همه ی بزرگان اسلام قیام می کردند تأثیر نداشت و نتیجه ای عائد نمی شد. چرا که می گفتند آنها برای جاه طلبی و ریاست خواهی به پا خاسته اند. حتی اگر خود حضرت ابوالفضل علیه السلام به تنهایی به مبارزه ی با آنان می رفت یا حضرت علی اکبر علیه السلام در برابر آنان قیام می کرد هیچ نتیجه ی مؤثری به دست نمی آمد. تنها کسی که لازم بود در برابر این منکر قیام کند و خونش هم ریخته شود، تنها وجود مقدس امام حسین علیه السلام بود.

منزلت و ویژه ی سیدالشهداء علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

امام حسین علیه السلام همان امام همامی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی شخصیت والای او نکته ها فرموده بود و امت اسلامی هم از موقعیت ممتاز آن امام نزد خدا و رسولش باخبر بودند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در هر موقعیت و شرایطی که پیش می آمد احترام و ویژه ای برای حسین بن علی علیه السلام قائل بود؛ به طوری که وقتی او را می دید با آن که کودک کم سنّ و سالی بود آغوش پرمهر خود را می گشود و لب های او را می مکید و زیر گلو و سینه اش را می بوسید.

گاهی روی منبر نشسته بود و صحبت می کرد ناگهان حسین علیه السلام که کودک پنج شش ساله ای بود از در مسجد وارد می شد و مثلاً اگر به زمین می خورد خود پیامبر از منبر پایین می آمد و او را از روی زمین بلند می کرد و در آغوش پرمهر خود می گرفت و

روی منبر روی پاهای خود می‌نشانند و می‌فرمود: این کودک ریحانه‌ی من است. و گاهی هم می‌فرمود این پسر من روزی در سرزمین عراق کشته خواهد شد. و گاه برای تحکیم شخصیت والای حسین عزیز خود می‌فرمود:

حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ^۱

حسین از من نشأت گرفته و شخصیت من نیز ابقایش از حسین نشأت می‌گیرد.

یعنی حسین است که شخصیت آسمانی مرا ابقاء می‌کند. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با این رفتار و گفتار خاص و ویژه‌ی خود به آحاد افراد امت اسلامی عظمت شخصیت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را یاد آور می‌شد و مردم هم به مرور فهمیده بودند که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام اعمال و رفتار و گفتارش تماماً مرضی خدای تعالی است و اگر روزی در مقابل یک جریان‌ی بایستد به طور قطع آن جریان ضد الهی است. مردم می‌دانستند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است:

حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ

مردم به خوبی فهمیده بودند که قیام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام قیام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بلکه قیام خداست و به طور قطع و یقین هیچ کسی جز حسین عَلَيْهِ السَّلَام چنین موقعیت ممتاز و شخصیت والایی را در بین مردم نداشت. بنابراین هر کسی جز حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام رو

در روی یزید می ایستاد به نتیجه نمی رسید. تنها شخصیت منحصر به فرد امام حسین علیه السلام بود که نشانگر قیام حق و نشان دهنده‌ی این حقیقت بود که نقطه‌ی مقابل او جبهه‌ی کفر و عناد است.

افشای چهره‌ی پلید یزید فقط با شهادت سیدالشهداء علیه السلام

امام حسین علیه السلام می دانست که اگر قیام کند به حسب ظاهر کشته می شود و مغلوب است. زیرا آن جمعیتی که معاویه طی بیست سال حکومتش مطیع و پیرو خود ساخته و همچون سرطان به هر گوشه‌ای ریشه دوانده بود، مقابله با چنین حکومت ریشه دار بر همه جا گسترده‌ای جز با قیام امام حسین علیه السلام ممکن و میسر نیست و بی شک شخص او باید کشته شود تا مردم بفهمند که یزید نه تنها امام حسین علیه السلام بلکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بالاتر از آن دین خدا را کشته است؛ آنانی که حقایق اسلام را با جرأت و جسارت وارونه کرده بودند و با گستاخی تمام اظهار می داشتند که حقیقت اسلام، اسلام اموی است و بنی امیه جزء اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند و مردم هم این چهره‌های به ظاهر مسلمان اما در باطن منافق را باور کرده و احترام خاصی برای آنان قائل بودند. و شکستن این سد و افشای باطن پلید آنان امر بسیار مهمی بود که مردم حقیقت را بفهمند و بدانند که اسلام حقیقی این اسلام نیست. این مرامی که یزید از آن دفاع می کند مرام الهی نیست، بلکه کفر است که منافقانه در لباس اسلام ظاهر شده

است. از این رو آن حضرت می فرمود می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و صریحاً نمی فرمود کجا می روم.

تصمیم امام علیه السلام حرکت از مدینه به سوی مکه

در ابتدای امر برای وداع، کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله رفته و با آن حضرت نجوایی می کند:

قَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْإِمْرِ مَا عَلِمْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛^۱

یا رسول الله من قصد رفتن دارم، شرایطی پیش آمده که نمی توانم در کنار قبر

مطهرت بیش از این اقامت داشته باشم...

و امام علیه السلام از مدینه حرکت کرد و به مکه آمد و مدت چهار ماه در این شهر

اقامت داشت (از ماه شعبان تا هشتم ذیحجه). طی این مدت آن حضرت جلساتی

تشکیل داد و به آگاه کردن مردم اهتمام ورزید. نامه هایی به اطراف فرستاد و

سخنرانی هایی فرمود.

تصریح سیدالشهداء علیه السلام به شهادت خود در این سفر

تا این که روز هفتم ذیحجه در مکه در حضور جمعی از مسلمانان سخنرانی

کرد. در آنجا هم کمی از پرده را کنار زد و تا حدی اظهار داشت که به کجا می رود و

اشاره‌ای نمود به مرگ و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وَدِّ آدَمَ مَحْطًا

الْقِلَادَةَ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ؛

...مرگ برای همه‌ی مردم قطعی و مسلم است و همه خواه و ناخواه می‌میرند. مرگ در راه

حق برای انسان‌های آزاده زینت است همچون گردنبندی که برای زن جوان زینت است.

می‌بینیم که سخن از مرگ است، سخن از این نیست که من حکومت تشکیل

می‌دهم. بعد هم فرمود:

وَمَا أَوْلَهُنِي إِلَىٰ أَسْلَافِي اِشْتِيَاقِ يَعْقُوبَ إِلَىٰ يُوسُفَ وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَا قِيَهَ؛

چقدر اشتیاق دیدار گذشتگانم در دلم پیدا شده، همچنان که یعقوب علیه السلام به دیدار

یوسف علیه السلام اشتیاق داشت. مشتاق دیدار جلام، پدرم، مادرم و برادرم هستم. و بعد هم

فرمود: برای من شهادتگاهی در نظر گرفته شده است که به سوی آن می‌روم. بعد هم

جمله‌ی روشن تری فرمود:

وَ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ الْفُلُوتِ بَيْنَ النَّوَاسِ وَ كَرِبَاءَ، فَيَمْلَأَنَّ

مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرِيَةً سَعْبًا؛

گویی می‌بینم که به همین زودی گرگ‌های بیابان کربلا به من حمله کرده‌اند و بندبند

اعضای بدنم را از هم جدا می‌کنند و عطش درونی خود را با کشتن من فرو می‌نشانند.

این جملات در مکه گفته شده. معلوم است که آن حضرت به کجا می خواهد
برود. بعد می فرماید:

لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطِّ بِالْقَلَمِ. رَضِيَ اللَّهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛

از چنین روزی که قلم تقدیر بر آن گذشته راه گریزی نیست؛ ما اهل بیت همان را
می پسندیم که خدا می پسندد.

نَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يُؤَقِّنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ؛

هرگونه حادثه‌ی سنگین پیش بیاید ما صبر می کنیم و خدا هم اجر و مزد
صبرکنندگان را به ما عنایت خواهد کرد.

و در جمله‌ی آخر سخن به طور کاملاً روشن فرمود:

مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَى إِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا، فَإِنِّي
رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛

اینک در میان جمع ماهر کس جان بر کف آماده‌ی شهادت است و خود را برای مرگ و
ملاقات الهی مهیا ساخته به همراه ما کوچ کند که من فردا صبح به یاری خداوند حرکت می کنم.

طلب یاری از حُجَّاجِ حَاضِرِ مَكَّةَ

و در جمله‌ی دیگر خود در مجمع عمومی حُجَّاجِ فرمود:

ای مردم! من از شما کمک می‌طلبم اما نه کمک مادی، از شما کمک انسانی می‌خواهم. البته تصوّر نکنید که من در این سفر فاتح خواهم بود و افرادی که مرا همراهی کرده‌اند در ظلّ حکومت من به مقام و منصبی نائل می‌شوند. نه، این طور نیست. من از کسانی تقاضای یاری دارم که جان بر کف بخواهند در راه من خون دل بریزند. من مُهْجِه می‌خواهم. نفرمود من اسب و نیزه و پول و شمشیر می‌خواهم. مُهْجِه آن خون قلبی است که حیات انسان به آن بستگی دارد. همان را باید بریزید تا حیات دینی شما و حیات اخروی شما محفوظ بماند. من یارانی می‌خواهم که جان برکفند و خون دل خود را در راه دین می‌ریزند. کسی فکر نکند اگر با من بیاید باعث فتح و پیروزی و زنده ماندن من می‌شود. شما چه بیاید و چه نیاید من کشته می‌شوم. آنچه لازم است ریخته شدن خون من است. من فقط می‌خواهم شما را از این حضيض ذلّت مادی که اسیر آن شده‌اید بَرهانم. می‌خواهم شما را از این خواری و ذلّت و انحطاط در شهوات نفسانی بیرون بیاورم. شما را به اوج قرب خدا برسانم. شما را به پرواز درآورم. هدف من این است که شما را حرکت بدهم و به خدا نزدیک کنم. آگاه باشید. آن کس که خود را آماده کرده است که به دیدار خدا نائل شود فردا با من حرکت کند که من فردا صبح رونده‌ام.

این سخنرانی در روز هفتم ماه ذیحجه ایراد شده و روز هشتم روز حرکت بوده است. این تصمیم و اقدام بسیار تکان‌دهنده بود، زیرا روز هشتم همه‌ی حاجیان وارد

مکه می شوند. من فردا که روز ورود همه‌ی حجاج است بیرون می‌روم. خوب همه‌ی اینها نشان‌دهنده‌ی این است که ای مردم، بدانید من حسین برای کشته شدن می‌روم.

وظیفه‌ی حجاج یاری حسین علیه السلام است و بس

به هر حال امام علیه السلام روز هشتم ذیحجه از مکه حرکت کرد و به همه‌ی حجاج فهمانند امسال وظیفه‌ی شما این نیست که در مکه بمانید و طواف کعبه کنید و در مسعی، سعی صفا و مروه کرده به عرفات بروید و در منی رمی جمرات کنید. امسال، وظیفه‌ی شما غیر از این است. وظیفه‌ی شما همراهی کردن با من است. امسال مطاف شما جای دیگر است. مسعی و قربانگاه و رمی جمرات شما باید جای دیگری باشد. به هر حال مطلب برای همه کاملاً روشن شد. روز هشتم ذیحجه بارها را بستند.

فَرَزْدَق شاعر می‌گوید: سال شصتم هجری بود که به مکه می‌آمدم و مادرم را به مکه می‌آوردم. نزدیک حرم که رسیدم دیدم کاروانی از مکه بیرون می‌آید. بارها را بسته‌اند. تعجب کردم. امروز همه وارد مکه می‌شوند، کیست که از مکه بیرون می‌رود؟ گفتند کاروان امام حسین علیه السلام است. من تعجبم بیشتر شد. حجت خدا، پسر پیغمبر، روز هشتم ذیحجه از حرم بیرون رفتن یعنی چه؟ با عجله آمدم خدمت حضرتش رسیده، عرض ادب نموده، سلام کرده، عرض کردم: یا بن رسول الله خیر است، عازم کجا هستید؟ فرمود: اگر می‌ماندم دستگیر و کشته می‌شدم و حرمت حرم هتک می‌شد. برای حفظ حرمت کعبه از مکه بیرون می‌روم. بعد آن

حضرت از من سؤال کرد تو از کجایی؟ گفتیم: من مردی از عربیم. بیش از این نپرسید. فرمود: از

کوفه چه خبر؟ گفتیم از شخص مطلعی پرسیدی؛ همین قدر به شما بگویم:

قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَ أَسْيَافُهُمْ عَلَيْكَ؛^۱

دل‌های مردم با تو و شمشیرهایشان علیه تو است.

همه‌ی این سخنان و ملاقات‌ها برای توجّه دادن به این نکته است که کسی خیال نکند امام علیه السلام برای به حاکمیت رسیدن و تصرف حکومت قصد قیام دارد، تا آنها هم به دنبال امام آمده، به مقام و منصبی برسند.

امام علیه السلام از شهادت خود خبر می‌دهد

آن حضرت در بین راه مکه تا کربلا هم خطبه‌ای ایراد فرموده است، آنجا که

می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ...^۲

ظاهراً این خطبه بعد از شهادت مسلم علیه السلام و هنگام برخورد با حرّ ریاحی ایراد شده است. امام علیه السلام همان جا بین مردم ایستاد تا مردم با حواس جمع بشنوند که فردا نگویند ما به امیدی آمده‌ایم. با صدای رسا فرمود: ای مردم، می‌بینید کار به کجا رسیده، دنیا دگرگون

۱- مثیر الاحزان، ابن نماصفه‌ی ۴۰.

۲- تاریخ الامم و الملوک طبری، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۰۵؛ اللهوف، صفحه‌ی ۳۲.

شده، کارهای خوب پشت کرده، کارهای زشت رو آورده. از این دنیا چیزی باقی نمانده مگر به اندازه‌ی قطره‌ی آبی که ته کاسه‌ی پر از آب واژگون شده باقی می‌ماند. کنایه از این که ای مردم بدانید از عمر ما هم چیزی باقی نمانده و به زودی عازم سرای باقی خواهیم شد.

انگیزه‌ی اصلی سیدالشهداء علیه السلام از قیام خود

در این خطبه امام علیه السلام هدف اصلی خود را بیان نموده، می‌فرماید: انگیزه‌ی من از این قیام جز این نیست که به حق عمل شود، مگر نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد؟ من مرگ را سعادت می‌دانم و زندگی با ستمگران موجب ملال و دل‌تنگی است. در اینجا باز هم سخن از مرگ است. و لذا جمله‌ی ابن ابی‌الحدید در اینجا جمله‌ای گویاست که:

اِخْتِيَارًا لَهُ عَلَى الدُّنْيَا؛

یعنی ابا عبدالله الحسین علیه السلام که سید اهل‌الاباء است مرگ زیر برق شمشیرها را بر زندگی پست دنیا برگزید. یعنی همه بدانند که امام علیه السلام به استقبال شهادت می‌رود. مبادا دیگران غیر از این فکر کرده، غافلگیر شوند.

معنا و مفهوم هیهات مِنَّا الذَّلَّةُ

مطلب مهم این است که امام حسین علیه السلام همه‌ی قصدش این بود که بفهماند ای

پیروان من، شما که این قدر برای من به سر و سینه می‌زنید بدانید من برای چه جانم را با خطر مواجه کردم و وزن و بچه‌ام را به اسارت انداختم.

اگر آن حضرت شعار جاودانه‌ی "هیئات منّا الذلّة" را سرداد مگر مقصودش این نبود که من نمی‌خواهم ذلیل بشوم، من نمی‌خواهم تسلیم بشوم؟! اگر هدف این بود پس چرا امام سجاد علیه السلام اسیر شد؟ مگر اسارت، ذلّت به این معنا نیست؟ اگر قرار بود امام حسین علیه السلام شخصاً در مقابل یزید سر فرود نیاورد که امر مهمی نبود و این کار را افراد عادی هم انجام می‌دهند. اشخاصی هستند که دارای طبع بلندی می‌باشند و نمی‌خواهند در مقابل کسی سر فرود بیاورند و تسلیم او شوند. حاضرند کشته بشوند ولی تسلیم نشوند. مطلب این نیست.

خاندان عصمت علیهم السلام نه این که نمی‌خواستند در مقابل کسی خم نشوند بلکه هدفشان این بود که نمی‌خواستند دین به ذلّت کشیده شود. اگر بنا بود که خودشان به اسارت بیفتند و به زنجیر کشیده شوند ولی نتیجه‌ی آن به احیای دین منجر شود حاضر بودند و هر مصیبتی را در این راه تحمل می‌کردند، هم چنان که امام سجاد علیه السلام حاضر شد دست و پای مبارکش به غل و زنجیر کشیده شود. امام زین العابدین علیه السلام هم مانند امام حسین علیه السلام می‌توانست فریاد بکشد و بگوید من اجازه نمی‌دهم غل و زنجیرم کنند و با آنان بجنگد تا سرانجام کشته شود. چنین چیزی ممکن بود. حضرت امیرالمؤمنین

علی علیه السلام بیست و پنج سال سکوت کرد. کدام فرد عادی حاضر است ببیند وحشیانه به خانه اش بریزند و هجوم بیاورند و همسر عزیزتر از جانش را مورد اهانت قرار دهند؟ ولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام که یک جوان سی و سه ساله بود به محض این که این صحنه‌ی دلخراش و ناراحت کننده را دید در عین قدرتمندی بر خویشتن خویشتن مسلط شد و حتی غلاف شمشیر و طناب آوردند و به گردنش انداختند و نگفت من ذلیل شما نمی‌شوم. او را بر روی زمین کشیدند و به همین حال به مسجد بردند. چون امام علیه السلام تشخیص داد اگر اینگونه رفتار کند نتیجه‌ی آن احیای دین است. امام علیه السلام دید اگر بخواید دست به شمشیر ببرد و در مقابل آنها بایستد حیات دین و اساس دین به خطر خواهد افتاد. امام علیه السلام راضی به رضای الهی و تسلیم امر اوست. هر چه را که به صلاح دین است عمل می‌کند. برای امام حسین علیه السلام مصلحت الهی بر این بود که باید در مقابل ظالم زمان و حاکم غاصبِ فاسدِ مفسد بایستد و کشته شود.

اگر چه مثال مؤمن، مثال سُنْبِل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

تُحَرِّكُهَا الرِّيحُ، تَقْعُدُ تَارَةً وَ تَقُومُ أُخْرَى؛

انسان مؤمن کامل مانند سنبل گندم است که وقتی باد می‌وزد خم می‌شود و بعد می‌ایستد؛ اما درخت چنار در مقابل باد و طوفان راست می‌ایستد تا آنجا که ریشه کن می‌شود. مؤمن با بررسی شرایطی که در آن قرار گرفته وظیفه‌ی خود را تشخیص

می دهد، جایی که لازم است بایستد می ایستد و مقاومت می کند تا کشته شود و در جایی هم که شرایط اقتضا می کند عکس العمل نشان ندهد و صبور باشد حتی زنجیر و طناب هم به گردنش بیفکنند، می پذیرد و مقاومت نمی کند.

مثلاً امام موسی بن جعفر علیه السلام را چهارده سال در زندان هارون الرشید حبس می کنند و او سخت ترین شرایط را تحمل می کند. پس عبارت "هیئات منّا الذلّة" معنایش این نیست که من تسلیم نمی شوم و همیشه در مقابل شما می ایستم. بلکه مفهوم آن این است که من در شرایطی که امر حاکم موجب ذلّت دین شود کوچک ترین انعطافی از خود نشان نمی دهم، ولی در جایی که حیات دین بسته به انعطاف است، انعطاف از خود نشان می دهم و صبوری می کنم.

لزوم تجدید نظر طرفداران حسینی

بنابراین معلوم است که امام حسین علیه السلام چه خواسته و هدفی داشت. او حق را می خواست. بنابراین اگر ما مرتّب از حق دم می زنیم و برای امام حسین علیه السلام بر سر و سینه ی خود می زنیم اما در زندگی مان حق را می کشیم، در آن صورت چگونه می توانیم بگوییم: **يَا لَيْتُنَا كُنَّا مَعَكَ فَتَفَوَّرَ فَوْزاً عَظِيماً؛**

ای حسین جان! ای کاش ما هم با تو بودیم و به فوز عظیم می رسیدیم.

مبادا از نظر حضرتش در این سخن دروغگو قلمداد شویم. حسین علیه السلام می فرماید

من از شما عمل به حقّ را می‌خواهم و به شما می‌گویم:

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ؛

آیا نمی‌بینید که به حقّ عمل نمی‌شود؟

چرا در زندگی به حقّ عمل نمی‌کنید؟ چرا زن در مقابل شوهرش به حقّ عمل نمی‌کند؟ چرا شوهر در مقابل زن و فرزندانش به حقّ عمل نمی‌کند؟ چرا کاسب بازار مسلمان به حقّ عمل نمی‌کند؟ اگر راست می‌گویید، به حقّ عمل کنید و بدانید که امام حسین علیه السلام حقّ است و از او صادقانه پیروی کنید. امام حسین علیه السلام کم سخن بود ولی پر عمل. مثل ما پر حرف کم عمل نبود. اگر سخنان امام حسین علیه السلام را جمع آوری کنیم از لحظه‌ای که از مدینه حرکت کرد تا هنگامی که به کربلا رسید سخنان محدودی از آن حضرت ثبت شده است. اما در این فاصله‌ی کوتاه آن امام همام یک دنیا عمل از خود نشان داد. ظرف چند ساعت در یک روز، عملی بزرگ و ماندگار انجام داد که تا جهان، جهان است باقی و جاودان است و به سبب همین عمل خالصانه‌ی اوست که سخنانش را دل‌های حقّ‌پذیر می‌پذیرند و شخصیت ممتازش محبوب جهانیان قرار گرفته است.

چرا همگان به حسین بن علی علیه السلام عشق می‌ورزند؟

رمز این جاودانگی و جهان‌شمولی حسین بن علی علیه السلام جز این نیست که او فانی

در حقّ شد. صورت شخصی خود را از دست داد و صورت حقّ به خود گرفت و از آنجا که بشر فطرتاً عاشق حقّ است و حقّ مطلوب همه‌ی انسان‌هاست، از این رو نوع مردم جهان عاشق امام حسین علیه السلام هستند، زیرا حسین علیه السلام فانی در حق شد.

إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْتُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛^۱

محبت مکنون و پنهانی در دل‌ها نسبت به حسین علیه السلام هست.

ما که پیرو حسینیم و از عشق و ارادت به او دم می‌زنیم باید در عمل تابع حقّ و در مقام احقاق حقّ باشیم و حقّ را زنده کنیم و اگر در عمل توانستیم حقّ را در زندگی شخصی خود اجرا کنیم آن وقت قادر خواهیم بود در خارج از وجود خود هم حقّ را احیا کنیم. ولی تا زمانی که ما در زندگی خود به حق کشی عادت کرده‌ایم و به سبب هواهای نفسانی که بر ما و عقل ما غلبه کرده حقوق نزدیکان خود را مراعات نمی‌کنیم چطور می‌توانیم در مقابل دشمن خارجی بایستیم و مدافع حق باشیم؟

اگر توانستیم در درون خود، نفس اماره را به زانو درآوریم آن وقت می‌توانیم مدّعی باشیم که در خارج از وجودمان می‌توانیم کفّاری را که آنها هم نفس اماره‌ی جامعه هستند به زانو درآوریم و لذا فرمود: مانند من از حقّ تبعیت کنید تا ادّعی "یا لیتنا کُنَّا مَعَكُمْ" شما هم مقرون به صداقت باشد.

بیاید قدری عملاً احترام به اهل بیت علیهم السلام را حفظ کنیم و کاری نکنیم که باعث هتک حرمت آنان بشود، بلکه به همین جهت به ما عنایتی داشته باشند.

عاقبت به خیری و سعادت مندی زهیر بن قین

زهیر بن قین از جمله سعادت‌مندانی است که در ردیف افرادی قرار گرفت که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در مقابل قبر مطهرشان بایستد و بگوید:

يَا بِي اَنْتُمْ وَ اُمِّي يَا اَنْصَارَ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؛

این مقام خیلی بالایی است که امام زمان علیه السلام در مقابل قبر آنان بایستد و این جمله را بگوید:

طَبُّكُمْ وَ طَابَتْ الْاَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ؛

جالب است بدانیم زهیر بن قین چند روز قبل از واقعه‌ی عاشورا از نظر فکری و اعتقادی گرایش به عثمان بن عفان داشت و از او حمایت و طرفداری می‌کرد و بر اثر تبلیغات سوء دستگاه بنی امیه به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بدبین و بدگمان بود و لذا همان روزهایی که امام حسین علیه السلام عازم کوفه بود، زهیر هم به کوفه می‌رفت ولی همواره مراقب بود مبادا با امام حسین علیه السلام هم منزل بشود و به سبب نوع تفکر و سابقه‌ی منفی ذهنی‌اش علاقه‌ای نداشت که با امام حسین علیه السلام ملاقاتی داشته باشد. لذا در بین راه هرگاه امام حسین علیه السلام بار خود را می‌انداخت زهیر بار خود را می‌بست و می‌رفت. و این

روش همچنان ادامه داشت تا این که در یکی از منزل‌ها اتفاقاً همان وقتی که زهیرین قین بار خود را انداخته بود و استراحت می‌کرد امام حسین علیه السلام هم با اصحاب خود به آنجا رسیدند و بار خود را انداختند و خیمه زدند.

رفیق زهیر می‌گوید: ما در خیمه نشسته بودیم و مشغول خوردن غذا بودیم که مردی وارد شد و گفت: من فرستاده‌ی حسین بن علی هستم. آقا شما را (اشاره به زهیر) به حضور طلبیده‌اند. زهیر تا این جمله را شنید بهت زده شد. قدری تأمل کرد و به فکر فرو رفت. همسرش از پشت پرده با صدای بلند رو به او کرد و گفت: زهیر! پسر فاطمه این قدر حقّ به گردن تو ندارد که حداقل پیام او را بشنوی؟ چرا معطلی، برخیز و برو و ببین فرزند زهرا چه کار و چه پیامی دارد. گاهی بعضی از زن‌ها وسیله‌ی سعادت‌مندی مردها می‌شوند. این سخن زن، شوهر را بیدار کرد. نتوانست در مقابل عتاب زن بایستد و لذا برخاست و به خیمه‌ی امام حسین علیه السلام رفت.

رفیق زهیر می‌گوید: وقتی او از جانب امام علیه السلام برگشت دیدیم حالش کاملاً دگرگون شده، منقلب است و از چشمانش اشک سرازیر است، در عین حال چهره‌اش شاداب و بشاش و سخنانش گیرایی خاصی پیدا کرده است و با لحن خاصی می‌گوید: من دیگر حسینی شده‌ام. خیمه‌ام را برچینید و آن را در کنار خیمه‌ی فرزند زهرا‌ی اطهر نصب کنید.

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

یا حسین!

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه‌ی تو هر دو جهان را چه کند

تأثیر کلام امام را بر قلب معیوب اما مستعدّ زهیر بین که او ساعاتی قبل از این، اسیر گاو و گوسفند و شتر بود. میکروب حبّ دنیا بر همه‌ی وجودش مستولی شده و چیزی نمانده بود که او را بیچاره و بدبخت کند. اما دست غیبی به سراغ و مدد او آمد و دستش را گرفت و در مقابل تابش انوار آفتاب حسینی قرارش داد. خورشید ولایت مستقیماً شعاع تابانش را بر قلب او تاباند و آن میکروب‌های تعلّقات دنیوی را به کلی سوزاند و از بین برد و لذا مس وجود زهیر با اکسیر ولایت حسینی به طلا مبدّل شد و مسیر باطل خود را عارفانه و عاشقانه تغییر داد، پس به همسر و همراهان خود رو کرد و گفت: دارایی خود را هر چه هست به شما بخشیدم. شما بروید من هم می‌روم. زن خود را هم به یکی از همراهان مورد اعتمادش سپرد که به خانه‌اش برساند، تا این که روز عاشورا فرار رسید. در روز عاشورا این مرد سعادت‌مند چنان توفیقی نصیبش شد که با بدنی مجروح از زخم‌های گوناگون و غلبه‌ی تشنگی و خونریزی فراوان، بی‌تاب و توان شد و احساس کرد آخرین لحظات عمر خود را سپری می‌کند. آمد مقابل امام

حسین علیه السلام ایستاد و دست بر شانه‌ی آن حضرت گذاشت و در حالی که با چشمان بی فروغ خود به چهره‌ی مبارک امام علیه السلام نگاه می کرد عرضه داشت:

فَدْتُكَ نَفْسِي يَا هَادِيًا مَهْدِيًا؛

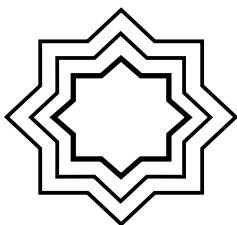
جانم قربان تو ای حیات بخش من. جانم قربان تو ای نجات بخش من. تو مرا زنده کردی، تو مرا از لجنزار شهوات حیوانی بیرون کشیدی. نزدیک بود به هلاک ابدی مبتلا شوم، به دادم رسیدی و نجاتم دادی. حال هیچ غم و غصه‌ای ندارم. همین الآن است که قفس تن بشکند و این پرده‌ی آخر هم از مقابل دیدگان من کنار برود و در خاک و خون خود بغلطم و با روی سفید با جدّ ارجمندت ملاقات کنم و با سربلندی به محضر مبارکش شرفیاب شوم و با پدر بزرگوارت علی مرتضی علیهما السلام هم‌نشین شوم. در حال گفتن این جملات بود که مقابل امام علیه السلام بر زمین افتاد و شهید شد.

هَنِيئًا لَا رِيَابَ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ؛

پروردگارا، به حرمت امام حسین علیه السلام به همه‌ی ما توفیق بهره‌برداری از محبت و

معرفش را عنایت فرما.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ



گزیده‌ای از

خطب سیدالشهداء علیهما السلام

از مدینه تا کربلا

(١)

و من خطبة له عليه السلام

عِنْدَ عَزْمِهِ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَى الْعِرَاقِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ
عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ، وَ مَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقُ
يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَ خَيْرِلِي مَصْرَعُ أَنَا لَا قِيَةَ. كَانَتِي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ
الْقَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاسِ وَ كَرْبَلَاءَ، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرِبَةً سَعْبًا.
لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ. رِضَا اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصِيرٌ عَلَى بَلَائِهِ، وَ
يُوقِنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ. لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِحْمَتُهُ، بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي
خَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ، وَ يُنَجِّرُ بِهِمْ وَعْدُهُ.
مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا، فَإِنِّي

رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.^١

حسين كائن...

٣٠

١- اللهوف، سيّد بن طاووس، صفحات ٢٥ و ٢٦؛ مثير الاحزان، ابن نما، صفحہ ٤١.

به سوی شهادت

از سخنان امام حسین علیه السلام زمانی که تصمیم گرفت به سوی عراق حرکت کند

سپاس به درگاه خداوند، آنچه او خواهد انجام گیرد، و نیرویی نیست جز به اراده‌ی ذات اقدس او. همان گونه که گردن‌بند زینت ملازم دختران جوان است، مرگ نیز ملازم لاینفک اولاد آدم است. آن چنان که یعقوب شوق دیدار یوسف داشت، من نیز به شدت اشتیاق دیدار پدران و گذشتگانم دارم. دست تقدیر الهی برای من قتلگاهی برگزیده است که باید به دیدار آن بشتابم. می‌بینم که به همین زودی گرگ‌های گرسنه‌ی "نواویس" و "کربلا" مرا در محاصره انداخته، بندبند اعضای بدنم را از هم جدا می‌کنند و شکم‌های خود را از آن پر می‌کنند و عطش درونی خود را با کشتن من فرو می‌نشانند.

از چنین روزی که قلم تقدیر بر آن گذشته است تدبیر و فراری امکان پذیر نیست. ما اهل بیت به آنچه خداوند راضی باشد رضایت داریم، بر این بلا که برای ما خواسته است صبر می‌نماییم و البته او نیز پاداش صابران به ما عطا خواهد فرمود. ما پاره‌های تن پیامبریم و پاره‌های تن پیامبر از او جدا نمی‌شوند، بلکه در بهشت اطراف پیامبر گرد خواهند آمد و با دیدن آنان چشم پیامبر روشن شده، وعده‌هایی که داده شده است در حق آنان عملی خواهد شد.

اینک در میان جمع ماهر کس جان بر کف آماده‌ی شهادت است و خود را برای مرگ و

ملاقات الهی مهینا ساخته است به همراه ما کوچ کند که من فردا صبح به یاری خدا رونده‌ام.

(٢)

و من كلام له عليه السلام
عند مسيره الى العراق

التفت الى ابن عباس وقال:

ما تقول في قوم اخرجوا ابن بنت نبيهم من وطنه و داره و قراره و حرم جدّه، و
تركوه خائفاً مرعوباً لا يستقرُّ في قرار، و لا يأوي الى جوار، يريدون بذلك قتله و
سفك دمايه، لم يشرك بالله شيئاً، و لم يرتكب منكراً و لا إثماً؟
قال له ابن عباس: جعلت فداك يا حسين، ان كان لابد من المسير الى
الكوفة فلا تسر باهلك و نساءك.

فقال عليه السلام: يا بن العم، اني رايت رسول الله ﷺ في منامي و قد امرني بامر لا
أقدر على خلافه، و انه امرني باخذهن معي.^١

١- لمعة من بلاغة الحسين عليه السلام، سيد مصطفى اعتمادى، صفحہ ٢٩، به نقل از ذكرى الحسين عليه السلام.

حرکت به سوی عراق

رو به جانب ابن عباس کرده، فرمود:

درباره‌ی مردمی که پسر دختر پیامبر خود را از وطن و خانه و قرارگاه و حرم جدش بیرون کرده، او را تک و تنها رها ساخته، تسلیم ترس و رعیش می‌نمایند چه می‌گویی؟ نه می‌تواند در محلی قرار گیرد و نه یارای آن دارد که در همسایگی کسی بماند. با آن که نه به خداوند شرک ورزیده است و نه مرتکب منکر و جرمی شده است، کمر به قتلش بسته، می‌خواهند خویش را بریزند.

ابن عباس در پاسخ حضرت عرض کرد: حسین جان! فدایت شوم، اگر از سفر کوفه ناگزیر هستی دیگر اهل بیت و زنان را همراه خود مبر.

حضرت فرمود: عموزاده! رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم و به من دستوری داده که نمی‌توانم خلاف آن عمل کنم؛ رسول خدا ﷺ دستور داده که اهل بیت و زنان را نیز با خود همراه ببرم.

(٣)

و من كلام له عليه السلام

للفَرَزْدَقِ لَمَّا سَأَلَهُ: مَا أَعْجَلَكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنِ الْحَجِّ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لِأَخِذْتُ.

ثُمَّ سَأَلَهُ عَنِ النَّاسِ بِالْكَوْفَةِ فَعَرَفَهُ بِأَنَّ السُّيُوفَ عَلَيْهِ؛

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلَّهِ الْإِمْرُ، وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَكُلُّ يَوْمٍ رَبُّنَا فِي شَأْنٍ، إِنْ نَزَلَ

الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَتَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى نِعْمَائِهِ، وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى آدَاءِ الشُّكْرِ. وَإِنْ

حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَتَعَدَّ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نَيْبَتَهُ، وَالتَّقْوَى سَرِيرَتَهُ. ثُمَّ سَلَّمَ

عَلَيْهِ وَافْتَرَقَا.^١

پاسخ امام علی^{علیه السلام} به فرزند ق

فرزدق از حضرت پرسید: یابن رسول الله چه شد که عجله کردی و حج را

نا تمام گذاشتی؟

در پاسخ فرمود: اگر عجله نمی کردم غافلگیر می شدم.

آنگاه حضرت از اوضاع مردم کوفه پرسیدند، فرزدق گفت: شمشیرهای آنان برای

جنگ با شما آماده شده است.

امام فرمود: کارها به دست خداست، و خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد، و

پروردگار ما هر روز در کاری است. اگر قضای الهی طبق خواسته ی ما انجام گرفت سپاس

نعمت های الهی را به جا می آوریم و خدا خود مدد می دهد تا به ادای شکرش توفیق یابیم.

و اگر قضای الهی مانع از برآمدن خواسته ی ما شد باز آن کس که طالب حق باشد و دارای

روح ایمان و تقوا، اهل تجاوز نخواهد بود. سپس با فرزدق وداع کرد و از یکدیگر جدا شدند.

(٤)

و من خطبة له ﷺ

فى البيضة خطب بها الحرر واصحابه

قال ﷺ بعد الحمد والتناء:

أيها الناس، إن رسول الله ﷺ قال: من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله، ناكثاً لعهد الله، مخالفاً لسنة رسول الله، يعمل فى عباد الله بالاثم والعدوان، فلم يعير عليه بفعل ولا قول، كان حقاً على الله أن يدخله مدخله.

ألا وإن هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان، وتركوا طاعة الرحمن، وأظهروا الفساد، وعطلوا الحدود، واستأثروا باللقى، وأحلوا حرام الله، وحرموا حلاله، وأنا أحق من غير. قد أتتني كتبكم، وقدمت على رسلكم ببيعتكم: أنكم لا تسلمونى ولا تحذلونى. فإن بقيتم على بيعتكم تُصيِّبوا رُشدكم، فانا الحسين بن عليّ وابن فاطمة بنت رسول الله ﷺ، نفسى مع أنفسكم، وأهلى مع أهليكم، ولكم فى أسوة.

و إن لم تغفلوا ونقضتم عهدكم و خلعتم بيعتى من أعناقكم فلعمري ما هى لكم بنكر، لقد فعلتموها بأبى وأخى وابن عمى مسلم. وحفظكم أخطأتم، ونصيبيكم ضيعتم، ومن نكث فإنما ينكث على نفسه، وسيغنى الله عنكم، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.^١

حسين
كاتب

٣٦

١- طبرى، جلد ٤، صفح ٣٠٤، مؤسسه اى علمى بيروت.

هشدار به یاران حر

خطبه‌ای که در منزل بیضه برای حر و یارانش ایراد کرد

پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم، رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کسی پادشاه ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال ساخته، پیمان الهی را می‌شکند و با سنت و راه و روش رسول خدا مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گنهکاری و ستمگری می‌پردازد، ولی با گفتار و رفتار خود بر این سلطان نشورد، بر خداوند لازم است که آن کس را با آن سلطان در یک محل محشور سازد.

مردم آگاه باشید که دستگاه حکومت بنی امیه سر در خط فرمان شیطان نهاده و از اطاعت فرمان الهی سرپیچی می‌نمایند. فساد را آشکار ساخته، حدود الهی را تعطیل نموده، مالیات‌های اسلامی را در راه مصالح شخصی به کار برده و حرام الهی را حلال و حلال الهی را حرام نموده‌اند.

من از همه کس به دگرگون ساختن دستگاه حاکم سزاوارترم. نامه‌های شما برایم

آمده و فرستادگان شما خبر بیعت شما را برای من آورده و نوید داده‌اند که مرا تسلیم بنی‌امیه نمی‌سازید و مرا بی‌یاور نمی‌گذارید؛ حال اگر به بیعتی که با من کرده‌اید وفادار باشید، رشد خود را ثابت کرده‌اید. و می‌دانید که من حسین فرزند علی و پسر فاطمه دختر رسول خدا هستم؛ اگر بیعت خود را حفظ کردید خودم با شما و اهل و عیالم با اهل و عیال شما خواهند بود و بر شماست که از من پیروی نمایید.

و اگر بر سر پیمان خود ننمایید و از بیعت من رویگردان شوید، به جان خودم سوگند که نقض بیعت و پیمان‌شکنی شما تازگی ندارد، شما مردم سست‌عهد و بی‌وفا همین کار را با پدر و برادر و پسرعمویم مسلم بن عقیل انجام دادید. هر کس که به شما اعتماد کند و به عهد و پیمان شما دل بندد فریب خورده است، و البته دودش به چشم خودتان خواهد رفت و بهره‌ی خود را بر باد داده‌اید، زیرا هر کس بیعت‌شکنی کند به زیان خود کرده است، و به همین زودی است که خدا مرا از شما بی‌نیاز خواهد ساخت.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(٥)

و من خطبة له عليه السلام

في إدبار الدنيا

حَمِدَ اللَّهُ وَ أَتْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ
مَعْرُوفُهَا، وَ اسْتَمَرَّتْ حِدَاءً، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ، وَ خَسِيسٌ عَيْشٍ
كَالْمَرَعَى الْوَيْبِلِ.

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؟! لِيُرْغَبِ الْمُؤْمِنُ
فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَاتَى لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.^١

مرگ سرخ به از زندگی ننگین است

سخنرانی امام حسین علیه السلام در پشت کردن دنیا

حمد و ثنای الهی را به جای آورد، سپس فرمود:

می بینید که حوادث روزگار بر ما وارد شده است، چهره‌ی دنیا دگرگون گشته و رو به زشتی و ننگ نهاده است، و نیکی‌ها و فضایل روز به روز به سرعت از دنیا رخت بر می‌بندد و از خوبی‌ها جز ته مانده اندکی باقی نمانده است؛ چراگاه زندگی همچون مرتعی وحشت‌انگیز شده است.

مگر نمی بینید که به حق عمل نمی‌شود، و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید؟ با چنین اوضاع و در چنین شرایطی افراد با ایمان حق دارند که آرزوی مرگ و ملاقات پروردگار خویشان نمایند. من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمگران را جز رنج و ملال نمی‌دانم.

(٤)

و من كلامه عليه السلام

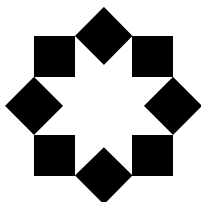
يُودَّعُ عِيَالَهُ وَ أَمْرَهُمْ بِالصَّبْرِ

قال عليه السلام: اسْتَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ حَامِيكُمْ وَ حَافِظُكُمْ وَ سَيُنْجِيكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ، وَ يَجْعَلُ عَاقِبَةَ أَمْرِكُمْ إِلَى خَيْرٍ، وَ يُعَذِّبُ عَدُوَّكُمْ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ، وَ يُعَوِّضُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْبَلِيَّةِ بِأَنْوَاعِ النِّعَمِ وَ الْكِرَامَةِ، فَلَا تَشْكُوا وَ لَا تَقُولُوا بِالسِّنْتِكُمْ مَا يَنْقُصُ مِنْ قَدْرِكُمْ.^١

وداع امام علیه السلام با اهل بیت خود

هنگام وداع با عیال خود آنان را امر به صبر نموده، فرمود:

آماده شوید برای تحمل مصیبت‌ها، و بدانید که خداوند نگهبان و حافظ شماست و به زودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد و سرانجام کارتان را به نیکی برگزار خواهد کرد، و خداوند دشمن شما را به انواع عذاب‌ها شکنجه خواهد داد، و در مقابل تحمل این بلاها به شما انواع نعمت‌ها و کرامت‌ها عنایت خواهد فرمود. پس شکایت نکنید و سخنی بر زبان نیاورید که از قدر و منزلتتان [نزد خدا] بکاهد.



محتشم کاشانی

و

ترکیب بند او

حسان العجم^۱ مولانا سید کمال الدین علی، فرزند خواجه میراحمد کاشانی، متخلص به "محتشم"، در حدود سال ۹۰۵ هـ. ق در کاشان متولد شد، نزدیک به ۹۱ سال زیست و به سال ۹۹۶ هـ. ق در زادگاه خود رخت به سرای باقی برد.

ترکیب بند محتشم

محتشم برادری داشت به نام خواجه عبدالغنی که در هندوستان متأهل شد و به سال ۹۵۰ هـ. ق در همان جا درگذشت و او در سوگ برادر، یازده بندی در مرثیه سرود.

مرحوم مدرّس تبریزی نقل می کند که محتشم، پس از وفات برادرش عبدالغنی، مرثی بسیار دربارہی او گفت، تا شبی در عالم رؤیا خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد و حضرت به او می فرماید: چرا در مصیبت برادرت مرثیه گفته ای و برای فرزندم حسین علیه السلام مرثیه نمی گویی؟ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، مصیبت حسین علیه السلام خارج از حدّ و حصر است و من آغاز سخن را پیدا نمی کنم. فرمود: بگو: باز این چه شورش است که

در خلق عالم است.^۲

۱- این لقب معمولاً برای شعرایی به کار می رود که در منقبت و مرثیه یا مضامین دینی سخن گفته اند و در ادب فارسی نخستین بار "خاقانی" بدان ملقب شد.

۲- ریحانة الادب، جلد ۵، صفحات ۲۲۶ و ۲۲۷.

باری، مرثیه سروده شد و از همان روزهای آغازین، مورد توجه و استقبال قرار گرفت، تا آنجا که صاحب "نتایج الافکار" می نویسد: اگرچه اکثر عالی طبعان در فکر سرودن مرثیه برای آن حضرت (امام حسین علیه السلام) بوده اند، اما این مرثیه شأنی و شرف و مقبولیتی بالاتر دارد،^۱ و تا به امروز نیز مرثیه‌ای به این درجه از شهرت و سوز و اثر پدیده نیامده است.

و محدث جلیل، مرحوم حاج شیخ عباس قمی در این باره گفته است: محتشم شاعر، صاحب مراثی معروفه که در جمیع تکایا و مجالس ماتم ابو عبدالله الحسین علیه السلام بر در و دیوار نصب شده است و گویا که از حزن و اندوه، آن اشعار نگاشته شده یا از خاک کربلا سرشته شده، به هر جهت این اشعار مثل مصیبت حضرت ابو عبدالله علیه السلام به هیچ وجه مندرس نمی شود و این کشف می کند از عظمت و بزرگی مرتبت و کثرت معرفت محتشم.^۲

۱- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، جلد ۵، صفحه ۷۹۴.

۲- هدیه الاحباب، محدث قمی، چاپ کتابخانه صدوق، ۱۳۶۲ شمسی، صفحه ۲۳۳.

باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است؟

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است



از آب هم مضایقه کردند کوفیان

خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید

خاتم ز قحط آب، سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد

فریاد العطش، ز بیابان کربلا



روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار

خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار

موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه

ابری به بارش آمد و بگریست زار زار

گفتی تمام، زلزله شد خاک مطمئن

گفتی فتاد از حرکت چرخ بی‌قرار

عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر

افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود

شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار

جمعی که پای محملشان داشت جبرئیل

گشتند بی‌عماری و محمل، شترسوار

با آن که سر زد این عمل از امت نبی

روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار



این کشته‌ی فتاده به هامون، حسین توست

وین صید دست و پا زده در خون، حسین توست

این نخل تر کز آتشی جان‌سوزِ تشنگی

دود از زمین رسانده به گردون، حسین توست

این ماهی فتاده دریای خون که هست

زخم از ستاره بر تنش افزون، حسین توست

این غرقه‌ی محیط شهادت که روی دشت

از موج خون او شده گلگون، حسین توست

این خشک لب فتاده‌ی دور از لب فرات

کز خون او زمین شده جیحون، حسین توست

این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه

خرگاه، زین جهان زده بیرون، حسین توست

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین

شاه شهید ناشده مدفون، حسین توست

پایان

فهرست

صفحه

عنوان

-
- سخن ناشر
- ۱ احیای مکتب حسینی به قدر استعداد
- ۲ انواع مردم در یک جامعه
- ۳ حق طلبان سه گروهند
- ۵ سخن ابن ابی الحدید درباره‌ی سید الشهداء علیه السلام
- ۷ بخشی از وصیت نامه‌ی سید الشهداء علیه السلام قبل از حرکت
- ۸ قصد من امر به معروف و نهی از منکر است
- ۱۰ منزلت و ویژه‌ی سید الشهداء علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۲ افشای چهره‌ی پلید یزید فقط با شهادت سید الشهداء علیه السلام
- ۱۳ تصمیم امام علیه السلام حرکت از مدینه به سوی مکه
- ۱۳ تصریح سید الشهداء علیه السلام به شهادت خود در این سفر
- ۱۵ طلب یاری از حجاج حاضر در مکه

- ۱۷..... وظیفه‌ی حجاج یاری حسین علیه السلام است و بس
- ۱۸..... امام علیه السلام از شهادت خود خبر می‌دهد
- ۱۹..... انگیزه‌ی اصلی سیدالشهداء علیه السلام از قیام خود
- ۱۹..... معنا و مفهوم هیئات منالذلة
- ۲۲..... لزوم تجدیدنظر طرفداران حسینی
- ۲۳..... چرا همگان به حسین بن علی علیه السلام عشق می‌ورزند؟
- ۲۵..... عاقبت به خیری و سعادت‌مندی زُهر بن قین
- ۲۹..... گزیده‌ای از خطب سیدالشهداء علیه السلام از مدینه تا کربلا
- ۳۱..... تصمیم جدی امام علیه السلام برای حرکت به سوی عراق (به سوی شهادت)
- ۳۳..... سخنی با ابن عباس (در زمان حرکت به سوی عراق)
- ۳۵..... پاسخ امام به فرزند ق
- ۳۷..... هشدار به یاران حر
- ۴۰..... مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
- ۴۲..... وداع امام علیه السلام با اهل بیت خود
- ۴۳..... محتشم کاشانی و ترکیب بند او